



دکتر محمدحسن ابریشمی

نوروز را چرا ارج می نهیم؟

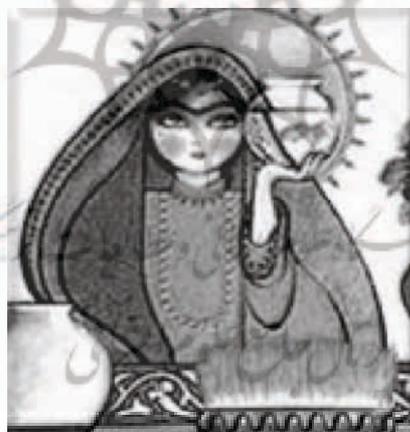
انر کجا گردد پدید ام این همه تشش و نگار؟
چون بر آید این همه گل‌های نغز کامکار.....
ابر انر هجر که می گرید بدین سان نر انر نر؟

مراسمی مرا کس نمی داند که در فصل بهار
عقل‌ها حیران شود کز خاک تأمیریک نرند
بسر انر شوق که می خندد بدین سان قاه‌قاه

تاریخی، به پندار نیاکان ما در اعصار باستان، تناسبی بین میزان عدالت و دادگستری مستولی بر جوامع بشری، با فراوانی نعمت‌های خدادادی و میزان محصولات کشتزارها و باغستانهای آنان برقرار است که هر چه میزان عدل حاکم بر جامعه‌ها بیشتر باشد، نعمت‌ها و رحمت الهی فزونتر خواهد بود و در این صورت، نخجیرگاهها و مرغزارها و باغ و بوستانها و کشتزارها غنی تر و سرسبزتر و محصول فراوانتر و کیفیت آن مرغوبتر خواهد شد.

اما اگر عدل و دادگستری و داد و دهش و انصاف از جامعه‌ای رخت بربندد، نه تنها خیر و برکت آفریدگار از مزروعات و فرآورده‌های فلاحتی رخت برمی بندد، بلکه نیروهای اهریمنی، چون دیو جهل و غول خشکسالی، جای نعمت‌ها و خیر و خوبیها را می گیرند، که فقر و فساد و بیماریها و آفات رادر پی دارد. تا آنجا که ملخ و دیگر حشرات و آفات کشتزارها را مورد هجوم قرار می دهند، و موش به انبارها راه پیدا می کند، و دیگر چونندگان گزندهایی به باغ و بوستانهای می رسانند، و جانوران درنده آدم خوار می گردند، و انسانها به جان یکدیگر می افتند، و تجاوز به حقوق و حریم مردمان عادی می شود، و در مجموع هراس و ناامنی جامعه را فرا می گیرد.

دادگستری و سامان بخشی‌های جمشید است. شگفتا که هنوز هم پس از چند هزار سال، به پیروی از سنتهای پیشین، سالروز پیدایی آن را، ایرانیان و برخی دیگر از اقوام تحت تأثیر فرهنگ ایرانی، جشن می گیرند و مراسمی



باشکوه و پرنشاط و سرور برپا می دارند. در این مقاله با تقدیم شادباش‌های صمیمانه نوروزی، نخست به پاره‌بی از این گونه پندارها و باورها، و بازتابهای آن در فرهنگ ایرانی و ادبیات فارسی می پردازیم؛ و سپس ریشه و مبدأ نوروز را مورد توجه قرار می دهیم که تجلی گر مبانی و اساس همین پندارها و باورهای چند هزار ساله است. مطابق برخی از شواهد و مستندات

نوروز، آغاز سال نو خورشیدی (شمسی)، مقارن با نقطه اعتدال ربیعی در نیمکره شمالی است، که با نقطه اعتدال خریفی (پاییزی) در نیمکره جنوبی مطابقت پیدا می کند. در این سوی کره خاکی، رویش گلها و گیاهان و درختان آغاز می گردد، و در آن سوی زمین، پژمردگی و ریزش برگ رستنی‌ها شروع می شود.

به پندار ایرانیان در اعصار کهن، رویش و رشد و نمو نباتات و درختان و کشتنی‌ها وقتی مطلوب و کامل است که بارندگی‌ها به موقع و به اندازه باشد. در این صورت دامها و دیگر جانداران فربه و پرنشاط خواهند شد، و فایده‌های بیشتری به انسانها می رسانند. مطابق همین پندارها، رفتارهای حاکم بر جوامع بشری، بر میزان رویش و رشد رستنی‌ها و مزروعات تأثیر می گذارد؛ و بر این باور بوده اند که داد و دهش انسانها، پاداش‌های عظیم از جانب پروردگار دارد، و باران رحمت او را فرو می ریزد، و نعمت‌ها را برکت و فزونی می بخشد: "شکر نعمت، نعمت افزون کند". اما این سپاس و شکرگزاری، به گفتار زبانی نیست، بلکه بستگی به کردار نیک و داد و دهش دارد. نوروز، بازتابی از همین پندارهای کهن، و یادگاری از روزگاران پرنزاع و نعمت‌جهانیان، در دوره یزدان پرستی و

بیمناک شده‌ام که مبادا از پدید آمدن این حیوان در کشور مصیبتی روی بدهد.

چیزی نگذشت، انوشیروان شنید که جنگ جویان ترک (از ترکستان) به اقصا نقاط کشور تاخته‌اند. کسرا فرمان داد که وزیران و کارگزارانش باید در هیچ امری از امور، از آیین عدل و داد قدم فراتر نهند، و به کاری که منافی با عدل و انصاف است، دست نزنند. خداوند متعال بر اثر این دادگری انوشیروان، شر آن دشمنان را، بی آنکه انوشیروان به پیکار آنها اقدام کند، از مملکت دور کرد.^۶

افضل الدین کرمانی روایتی جالب نقل کرده است: آورده‌اند که انوشیروان در ابتدای ملک ظالم بود؛ و ولایت او خراب می‌شد و نمی‌دانست که سبب خرابی ولایت او چیست؟ او زبان مرغان دانستی، و بر فحای الحان ایشان وقوف داشتی. روزی می‌گذشت، دو جغد بر دیوار خرابه‌ی بی بودند. یکی خطبه (خواستگاری) دختر دیگری می‌کرد از جهت پسر خویش، جواب داد عقد این وصلت آنگاه منتظم شود که به شیربها، صد خرابه بدل کنی. خواستگار جواب داد که: تکلیف صعب نمودی، و طلب متاعی ناموجود نکردی.

خواستی بسیار اندک است، اگر این پادشاه است، و ظلم او، تا یک سال دیگر هزار خرابه بتوانم داد. نوشیروان از آن سخن بدانست که سبب خرابی ولایت او ظلم است. از آن سیرت بگردید، و عدل پیشه گرفت.^۷

نظامی گنجوی نیز داستان مزبور را، با تفاوتی به رشته نظم کشیده است.^۸ مثلاً به روایت نظامی، جغد خواستگار می‌گوید نگران ده ویران مباش، زیرا:

گر ملک این است، نه بس روزگار

زین ده ویران دهمت صد هزار

مسعودی (از تاریخ نگاران قرن چهارم)، داستان مزبور را از قول موبد موبدان نقل کرده و در آن روایت، موبد موبدان در اندرز به انوشیروان، و بازداشتن او از ستمگری به رعایا و کشاورزان، و رفع تبعیض‌ها، داستان مرغی را به عنوان تمثیل نقل کرده، و ضمن آن پندهایی حکیمانه گوشزد نموده، که مؤثر افتاده، و انوشیروان به شیوه عدل و داد و

این فرهیختگان، با استناد به منابع کهن ایرانی از جمله نوشته‌های متون پهلوی، با بازگویی نمونه‌هایی از اقدامات عمرانی و سامان بخشی‌ها و اشاعه داد و دهش هوشنگ، تمورث و جمشید و فریدون و نیز برخی از شهریان ساسانی، پیامدهای بسیار نیک آن را مورد شرح و تحلیل قرار داده‌اند. بعضی نیز روایات و گفتارها و حکایات پندآموزی، با مضامینی مبتنی بر همان پندارها و باورهای کهن ایرانی، از قول و عمل شهریان مزبور ثبت کرده‌اند. مثلاً درباره انوشیروان عادل، که در بادی

ایرانیان، سعادت و رفاه‌یا

فلاکت و فقر و فساد جامعه را

منبعث از رفتارهای دادگرانه

یا ستمگرانه سلاطین و

خلیفگان و فرمانروایان

خویش می‌دانسته‌اند

امر ستمگر بوده، روایات و سخنان و حکایات بسیاری نقل شده است؛ از جمله به روایت طبری، گویند تا آن روزگار در قلمرو ایران شغالی وجود نداشته است. این حیوان در عهد انوشیروان از ترکستان به ایران روی آورد، و به تدریج افزون گشت. کسرا (خسرو انوشیروان) از پیدایش این جانور آگاه شد، و بر طبعش گران آمد. موبد موبدان را خواست، و به او گفت: خبر پدید آمدن این جانور وحشی، و ناراحتی مردم مملکت از آن، به ما رسیده است. اینک متعجبم که چرا باید از چنین حیوان ناچیزی اندیشه ناک بشوند؟ ما را از نظر خود در این باره آگاه کن. موبد موبدان به انوشیروان گفت: پادشاه عمرت دراز باد، من از فرزندان مملکت شنیده‌ام، که هرگاه عدالت بر کشوری حکمفرما نشود، و عدل و دادگری جایگزین جور و بیداد نگردد، مردم آن سرزمین دچار حمله و هجوم دشمنان خویش می‌گردند، و آنچه نپسندند بر آنان فرو می‌ریزد؛ و اکنون

دانشمندان و مورخان و بعضی از شاعران عرب و پارسی گو بعد از اسلام، به این گونه پندارهای ایرانیان اعصار کهن اشاره‌هایی دارند. مثلاً، ابن قتیبه، مورخ اصلاً ایرانی (۲۱۳ تا ۲۷۶ هـ. ق)، این گفته یکی از شهریان کیانی یا ساسانی را نقل کرده است "قدرت بی لشگر، لشگر بی زر، و زر بی زراعت، و زراعت بدون عدالت و حسن سیاست حاصل نشود". همین گفته را، با مضمون مشابه برخی نویسندگان و مورخان اسلامی نقل کرده‌اند، و بعضی آن را به هوشنگ و عده‌ای به اردشیر و انوشیروان نسبت داده‌اند.

افضل الدین ابو حامد کرمانی (در سال ۵۸۴ هـ. ق)، همین مطلب ابن قتیبه را به منصور خلیفه عباسی نسبت داده و ترجمه آن را از این قرار آورده است "ملک را به مرد توان داشت، مرد را به مال، و مال به عمارت به دست آید، و عمارت به عدل میسر شود". همو می‌افزاید:

شاه عادل چو کشتی نوح است

که از او امن و راحت روح است

شاه ظالم چو موج طوفان است

که خرابی خانه و جان است

حمدالله مستوفی نیز همان مضمون مطلب ابن قتیبه را به اردشیر بابکان منسوب کرده است ۳ و قریب به مضمون آن را در ذیل شرح احوال کیخسرو نیز آورده، و خطاب به حکمرانان نتیجه می‌گیرد که "اگر صلاح دین و دنیای خود و رعیت می‌خواهی، در آبادانی کوش و عدل نگاه دار".^۴ جلال الدین محمد دوانی همین مطلب را با اندک تغییری در جدولی دایره‌ای، به عنوان وصایای ارسطو به اسکندر قلمداد کرده است.^۵

نویسندگان و مورخان اسلامی در آثار خویش، با نقل روایات و مستندات تاریخی، مبتنی بر منابع پهلوی عصر ساسانیان، توجه خلیفگان و سلاطین و حکمرانان عصر خویش را به پندارهای کهن ایرانی، مبنی بر تناسب بین میزان عدالت با برکات فلاح، جلب کرده‌اند؛ و بعضی از آنها با گفتارهای نغز یا اشعار و قطعاتی زیبا و دلنشین، حکمرانان را به اشاعه عدل و دادگستری و داد و دهش ترغیب نموده‌اند.

دهش رهنمون شده است.

از جمله اندرزهای موبد موبدان به نوشیروان است: ای ملک جوانبخت، ملک جز به شریعت و طاعت خدا و عمل به امر و نهی او قوت نگیرد، و شریعت نیز جز به ملک قوام ندارد و قوت ملک به مردان است، و قوام مردان به مال، و مال جز آبادی (عمران و کشاورزی) حاصل نشود؛ و آبادی جز به عدل صورت نگیرد. زیرا عدل ترانوی خداست که میان خلق نهاده.... شاه گفت: واضح تر بگو. موبد موبدان گفت: ای شاه! تو به املاک پرداختی، و آن را از صاحبان و آبادکنندگانشان که خراج گزار و مالیات پرداز بودند، گرفتی و به اطرافیان و خدمه و مردم بیکار و دیگران دادی؛ که آنها به سود سریع الوصول چشم دوختند و منفعت زود خواستند و آبادی و مال بینی را که مایه اصلاح املاک بود، از نظر دور داشتند و به سبب تقرب به پادشاه، در کار وصول مالیات آنها سهل انگاری شد و با دیگر مالیات دهندگان و آبادکنندگان املاک ستم روا داشتند، که املاک را رها کردند، و از دیار خویش برفتند، و در املاک اهل نفوذ سکونت گرفتند، و در نتیجه آبادی کم شد و املاک خرابی گرفت، و مالیات کاهش یافت و سپاه و رعیت تباه شد، و ملوک و اقوام اطراف طمع در ملک ایران بستند؛ زیرا که دانسته اند پایه هایی که به وسیله آن ملک استقرار می گیرد، از میان رفته است. چون شاه این سخن از موبد موبدان بشنید، سه روز در همانجا که بود مقام گرفت؛ و وزیران و دبیران و دیوان داران را احضار کرد، که دفترها بیاوردند، و املاک را از خاصان و اطرافیان بگرفتند، و به صاحبانش پس دادند؛ که آنها رسوم سابق را معمول داشتند و آبادی آغاز کردند. آنهایی که ضعیف شده بودند، نیرو گرفتند، و زمین آباد شد، و ولایت حاصل فراوان داد، و مال بسیار نزد خراجگیران فراهم آمد، و سپاه قوت گرفت و مایه دشمنان ببرد و مرزها مجهز شد. ۱۰

امام محمد غزالی نیز داستان دیگری نقل کرده است، که ریشه در همان پندارهای کهن ایرانی مبتنی بر تناسب بین عدالت و میزان محصول زراعت دارد: "گویند نوشروان، روزی

به وقت بهاران بر [اسب] نشسته بود، بر سبیل تماشا؛ و اندرمیان سبزی (کشتزارها) می گشت و درختان پرپرا؛ و در باغهای آبادان می نگرست. از اسب فرود آمد، و خدای راشکر کرد. روی بر خاک نهاد، و زمانی دراز در سجود بود. چون سر از خاک برداشت، کسان خویش را گفت که: فراخی سال از داد و عدل پادشاه بود، و از نیکوئی و احسان کردن با رعیت خویشتن؛ و سپاس خدای را که نیکو نیستی ما [را] در همه چیزها [اثر] پیدا کرد ۱۱.

امام محمد غزالی روایات دیگری نیز در باب داد و دهش حکمروایان نقل کرده، و حکومتگران و دولتمردان عصر خویش و همه اعصار را به دادگستری دعوت کرده، و به تناسب میزان نعمتها و برکات الهی عطف توجه داده است. دیگر نویسندگان و سخن سرایان ایرانی نیز به این تناسب اشاره کرده اند. مثلاً سنائی غزنوی می گوید "عدل سلطان به از فراخی سال ۱۲" چرا که دادگستری حکمرانان رفع خشکسالی می کند و نعمتها را افزونی می بخشد. همو گوید ۱۳:

هر کجا عدل روی بنموده است

نعمت اندر جهان بیفزوده است

هر کجا عدل و امن روی نمود

خلق در رأفت و خوشی آسود

عدل ملکی که عدل بار شود

تیر ماه جهان بهار شود

عدل ورز و گرد ظلم مگرد

ظلم از این مملکت برآرد گرد

بیت اخیر سنائی غزنوی، اشاره تلویحی به خشکسالی و گسترش بیابانهاست، که غول بیابان سیطره هراس انگیز خود را بر آبادی ها و کشتزارهای سرسبز و باصفای کرانه های کویر می گستراند، و گرد و خاک همه جا را فرا می گیرد.

خواجه نصیر الدین طوسی به استناد منابع قدیمتر می گوید: "آذا جارت الولاة، قحطت السماء.... چون والیان جور کنند، باران نیارد و خشک سال بود ۱۴".

ثعالبی نیشابوری از قول اردشیر می گوید "مالیات، ستون کشور است که هیچش چون دادگستری (عدل) فربه نکند، و هیچش چون

ستمکاری (ظلم) لاغر نسازد. ۱۵ طبیعی است در دورانهایی که عدل و دادگری نسبی برقرار بوده، مخصوصاً دوره حکمرانان عادل، کشاورزان سعی و اهتمام بیشتری به عمل می آورده، و امید به زندگی افزایش می یافته و همه شکرگزار حضرت باری بوده اند. در نتیجه نعمتها و برکات فراوان می شده، و تغذیه خوب و عمران و آبادی موجب پیشگیری از بیماریها و آفات می شده، و بلیات زمینی و آسمانی جای خود را به بارانهای رحمت و رأفت و مهربانی انسانها می داده است.

این گونه پندارها و باورها در فرهنگ ایرانی ریشه ای عمیق و استوار دارد. چرا که ایرانیان، سعادت و رفاه یا فلاکت و فقر و فساد جامعه را مذبت از رفتارهای دادگرانه یا ستمگرانه سلاطین و خلیفگان و فرمانروایان خویش می دانسته اند.

امام محمد غزالی، با آنکه عالم دین بوده، با نگاهی تیزبین و عمیق به اوضاع و احوال اجتماعی جهان، به خصوص دنیای اسلام، با سخنانی حکیمانه، به خلیفگان و حکمرانان هشدار داده و آنها را به داد و دهش فرا خوانده است و بدان که پارسایی مردمان از نیکوسیرتی ملک بود. و ملک باید که با کار رعیت از اندک و بسیار نظر کند و به بدکردن ایشان همداستان نباشد، و نیکوکاران را گرامی دارد..... و حکیمان گفته اند که: خوی رعیت از خوی ملک زاید؛ که مردم عامه تنگ چشم و بدکردار از ملوک شوند، از آن که خوی ایشان گیرند. ذبینی که اندر تاریخ بیاورند که: ولید بن عبدالملک خلیفه بود، و همت او همه آبادانی کردن بود؛ و همت خلیفه سلیمان بن عبدالملک بسیار خوردن بود، و خوش خوردن و آرزوی راندن؛ و همت عمر بن عبدالعزیز عبادت کردن بود. محمد بن علی بن الفضل گفت: من هرگز ندانستم که کار خلق با کار سلطان زمانه پیوسته است تا دیدم به روزگار ولید بن عبدالملک که مردمان را همه همت باغ و بوستان و سرای [ساختن] بود؛ و به روزگار سلیمان عبدالملک، همت مردمان به خوش خوردن بود، و یکدیگر را گفتندی: تو چه خورده یی، و چه پخته یی؟ و به روزگار

همم شهرپاری و هم موبدی ۲۰

برابر همین نوشته‌ها، به پندار ایرانیان قدیم، جمشید با ابداعات و نوآوریهای شگفت‌انگیز و سامان بخشی‌ها و دادگستریش خوشنودی پروردگار را فراهم آورد، و در نتیجه فزونی نعمت‌ها و آسودگی و رفاه جهانیان میسر شد. طبری ابداعات جمشید را از جمله انواع سلاح و زین و جامه و رنگها برشمرده ۲۱ بلعمی ساخت گرمابه را نیز متذکر شده ۲۲ مسکویه رازی از اقدامات عمرانی و دادگری او سخن گفته ۲۳ و فردوسی رشتن و بافتن و دوختن جامه‌های کتان و ابریشم و پشم (موی) و استخراج زر و سیم و گوهرها، و استحصال عطرها، و ساختن ایوان و کاخهای رفیع را از اقدامات جمشید برشمرده است ۲۴. ثعالبی نیشابوری می‌افزاید: گیاهان دارویی و دارو و معجونهای شفابخش را فراهم آورد، و خوشترین روزگاران را مردمان داشتند. باران به هنگام برآنان می‌بارید، و از غلات و میوه‌های نیکو برخوردار می‌شدند. از ارزانی قیمت‌ها و ایمنی راهها و سلامت اموال و احشام خوشنود بودند. از آفتها و از سرمای سخت و گرمای سوزان، و بدآمد و با، و دیگر بیماریها در امان بودند، و از گرانی بلیات و کوچیدنها و فتنه‌ها و جنگها و کمیابی، و زلزله‌ها و صائقه‌ها و دیگر زیانها و تیره‌بختی‌ها [به دور بودند] و به سلامت می‌زیستند ۲۵. ابن بلخی اضافه می‌کند "اول کسی که نقاشی و صورتگری فرمود، او بود. واصطخر [تخت جمشید] را دارالملک ساخت، و آن شهر را عظیم گردانید و آن ساعت که شمس به درجه اعتدال ربیعی رسید، وقت سال گردش، در آن سرای به تخت نشست... همگان او را دعای خیر گفتند، و شادیا کردند، و آن روز جشن ساخت، و نوروز نام نهاد؛ و از آن سال باز نوروز آیین شد... جهان همچون عروسی آراسته، و همه آفتهای آسمانی و زمینی از جهان برخاسته... و جهانیان همه ایمن و ساکن بودند و در خیر و نعمت نازان. سالها جهانیان از برکات داد و دهش او برخوردار بودند."

اما سرانجام جمشید گرفتار شیطان نفس

خوش اساطیری است که جمشید آن را سامان بخشید. او به مدد اندیشه و عنایت ایزد توانا، با سازمان دهی و ابتکارات و اختراعات بدیعش، نظمی نوین در جهان پیاده کرد، و عدل و داد را در جوامع بشری گسترش داد. الطاف پروردگار شامل او، و همه انسانهای دنیای آن روز شد، و در نتیجه نعمتها فراوان، و جلوه‌های طبیعت بیکران گشت. دنیا چونان بهشت، سرسبز و باصفا، و به دور از هرگونه آفات و بلیات و گزند گردید. مردمان آن روزگاران در رفاه کامل، و فارغ از هرگونه



حقد و حسد و ریب و ریا، در سلامت و نشاط کامل می‌زیستند، و جمشید را که علاوه بر صفای معنوی و جوانمردی و خردمندی، از صورتی زیبا و ظاهری موزون و آراسته برخوردار بود، چون جان شیرین دوست می‌داشتند. مقام و معنویت و دیانت او جهانی را به تحسین واداشته بود. همه مردمان، آزادانه و از صمیم قلب، تمامی تواناییهای حرفه‌ای و شایستگی‌های خویش را برای پیشبرد هدفهای مقدس او که همانا اعتلای جامعه بشری و رفاه عمومی بود، به کار می‌بردند و تلاش می‌کردند. جمشید به محبوبیت خود، و جایگاه باشکوه مقام و معنویت خویش، در نزد مردم پی برده بود، و همواره شکرگزار عنایات ایزد دادار بود. حکیم طوس، ضمن شرح زندگی پرفراز و نشیب جمشید، از قول او در این بیت، به این جایگاه رفیع اشاره کرده است:

منم، گفت: با قره ایزدی

عمرین عبدالعزیز همت مردمان عبادت کردن بود و قرآن خواندن و صدقه دادن و کارهای خیر کردن تا بدانی که به هر روز مردم رغبت آن کنند که سلطان ایشان کند... و امروز بدین روزگار ما [قرن پنجم هجری] آنچه بردست و زبان امیران ما می‌رود، اندر خور ماست و همچنان که مابدکرداریم و با خیانت و ناراحتی و نایمنی، ایشان نیز ستمکار و ظالم اند ۱۶ سنائی غزنوی نیز، احتمالاً، به رواج ظلم و بی‌دادگری در قرن ششم، در این بیت اشاره کرده است ۱۷:

دولت اکنون زامن و عدل جداست

هرکه ظالم تراست، ملک وراست

انوشیروان دادگر، به هوشمندی و درایت و تیزبینی نیز وصف شده است. او وزیری حکیم و خردمند، به نام بزرگمهر داشت، که همواره انوشیروان را به راه و روشهای نیک و داد و دهش رهنمون بود. داستانش و سخنانی از او در منابع اسلامی مندرج است، که مورد استفاده حکمروایان عادل قرار می‌گرفته. به قول نظامی:

بزم نوشیروان سپهری بود

کز جهانش بزرگمهری بود

افضل‌الدین کرمانی، این گفته بزرگمهر را، که مبتنی بر همان باورها و پندارهای کهن است، نقل کرده "هرگاه پادشاه ظلم کند، سباع (درندگان) مردم خوار شوند ۱۸". سنائی غزنوی به جاودانی نام دادگران در این بیت اشاره کرده است ۱۹.

تاقیامت ز عدل نوشروان

یاد از آن آورند پیر و جوان

این پندارها و باورهای کهن، ریشه در دوران فرمانروایی جمشید دارد. دوره‌ای که می‌تواند عبرتی برای حکمرانان جهان امروز و حتی فردا باشد. چرا که جمشید با داد و دهش، جهانی را آبادان کرد؛ اما در پایان کار، نخوت و غرور و بیدادگری را پیشه نمود، که پیامدهای آن را همه می‌دانیم و ما بدان اشاره می‌کنیم.

برابر نوشته مورخان و نویسندگان ایرانی و اسلامی، نوروز با زتاب روزگاران

و مغلوب اهریمن غرور گردید، و مردمان و موبدان را فراخواند و نکات شگفت انگیز و کفرآمیز بر زبان رانده و از جمله به روایت ابن بلخی، در آن جمع جمشید ایشان را گفت معلوم شماست که... رنج و درد و آفتها از شما برداشته ام، و این به حول و قوت و کنش من است، و من دادار و پروردگار شما ام، باید که مرا بپرستید، و معبود خویش مرا دانید. چون این سخن بگفت، هیچ کس جواب نداد و هم در آن روز فرّ و بهای او برفت، و فرشتگان که به فرمان ایزد عزّه ذکره، کار او نگاه می داشتند از وی جدا شدند و به قول حکیم توس، چون جمشید آن گفتار بر زبان آورد ۲۷:

**به جمشید بر تیره گون گشت روز
همی کاست زو فرّ گیتی فروز
از او پاک یزدان چو شد خشمناک
بدانست و شد شاه با ترس و باک**

جمشید از پای درآمد و همه او را ترک کردند، به قول ابن بلخی "کارش افتان و خیزان بود. پس بیوراسف که او را ضحاک خوانند، و مذهب صابثان او نهادست، خروج کرد، و روی به جنگ جمشید آورد... تا او را به نزدیک دریای صین (چین) دریافت و برگرفت و به اره به دونیم کرد ۲۸. از بیدادگریهای ضحاک ماردوش، که دشمن عقل و خرد بود و مغز سر جوانان طلب می کرد و سرنوشت او به دست فریدون، آگاهی داریم، ولی فریدون با نیکویی ها و دادگریهایش دنیا را سرسبز و آبادان، و جهانیان را آزاد و آسوده و شادکام کرد، و جشن مهرگان را پدید آورد، و ضحاک را در دماوند به بند کشید. به قول حکیم توس:

**بیاراست گیتی بسان بهشت
به جای گیا، سرو و گلبن بکشت**

بر این اساس، اندیشه استمرار بخشیدن جشن و مراسم و آیین نوروزی و نیز جشن مهرگان، ریشه در دورانهای سامان بخشی و داد و دهش های جمشید و فریدون در جهان اساطیری دارد. روزگاران که انسانها در سایه عنایت و برکات پروردگار، عدل و داد حاکم بر جوامع، در دنیای آباد و سرسبز با صفا در ناز و نعمت و به دور از گزند و آفات سپری می کرده اند.

شاعران و نویسندگان ایرانی به حکمرانان

عصر خویش، این روزگاران خوش گذشته را همواره گوشزد کرده، و داد و دهش های جمشید و فریدون را نیز متذکر شده اند، مثلاً حکیم توس ضمن شرح دادگستریهای فریدون، خطاب به حکمرانان و دولتمردان می گوید ۲۹:

**فریدون فرخ، فرشته نبود
ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت آن نیکویی
تو داد و دهش کن، فریدون تویی**

سنائی غزنوی، پایان کار جمشید، توسط ضحاک و ستمگران ضحاک پیشه را در این دو بیت تجسم بخشیده است ۳۰:

**هر که او عدل خویش بگذارد
ظالمی را خدای بگمارد
تا بر آرد ز مال و جاننش دمار
ظلم او را به ظلم سازد کار**

و در این بیت، سنائی به حاصل بیدادگری نسبت به رعایا اشاره کرده است ۳۱:

**از رعیت شهبی که مایه ریود
بن دیوار کند و بام اندود.**

سعدی نیز مضمونی مشابه دارد که شادروان استاد زرین کوب آن را نقل کرده است ۳۲:

**پادشاهی که طرح ظلم افکند
پای دیوار ملک خویش بکند**

در منابع و متون ایرانی و اسلامی از این گونه شواهد بسیار است. بدان امید که ظلم و جور از جوامع بشری رخت بربندد و جهانی پر نعمت و عدل و داد داشته باشیم، و هر روزمان نوروژ باشد، با نقل مطلبی از مطلع یکی از مکاتیب سنائی غزنوی، به موضوع مورد بحث خاتمه می بخشیم.

این مطلب که شامل شرحی بسیار دلاویز و شیوا و حکمت آمیز است، مضامینی نیز، قرین به همان پندارها و باورهای کهن ایرانی، دارد که مبتنی بر گفتارهای از سرور کائنات جهان و منابع قدیمی تر است:

"در بعضی آثار است که دو چیز بر عمر بیفزاید، و در زندگانی زیادت کند، و سبب باریدن باران و رستن درختان بود: یکی نصرت مظلومان، و یکی قهر ظالمان؛ و حجت بر این گفته، سخن پیشوای عالمیان است،

محمد مصطفی صلوات الله علیه که گفت: بالعدل قامت السموات و الارض. عدل بر مثال مرغی است که هر کجا سایه وی افتد، آنجا نیز سعد و دولت شود؛ و هر کجا وی خانه سازد، آن زمین قبله و کعبه امید امت گردد و جور و ظلم مرغی است که هر کجا پرد، قحط سال شود و باران از آسمان باز ایستد، و آب از چشمه ها به قعر زمین باز شود، و حیات و حیا از میان خلق معدوم شود ۳۳.

پی نوشت ها و ماخذ:

- ۱- ابن قتیبه، عیون الاخبار، ص ۹. ۲. افضل الدین ابو حامد کرمانی، عقد العلی للموقف الاعلی، به کوشش علی محمد عامر نائینی، ص ۲۷؛ و نیز علی اکبر مظاهری، همان. ۳. حمداله مستوفی، تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوائی. ۴. حمداله مستوفی، همان. ۵. حکیم جلال الدین محمد دوانی، لوامع الاشراف فی مکرم الاخلاق (چاپ هند، ۲۱۸۸۲). ۶. ابو جعفر محمد بن جریر طبری تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه صادق نشأت. ۷. افضل الدین ابو حامد کرمانی، همان. ۸. حکیم نظامی گنجوی، مخزن الاسرار، مقاله دوم (کلیات خمسسه، تهران، ۱۳۶۶). ۹. حکیم نظامی، همان. ۱۰. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده. ۱۱. امام محمد غزالی، نصیحه الملوک، به کوشش جلال الدین همایی. ۱۲. علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ذیل "عدل". ۱۳. سنائی غزنوی، حدیقه الحقیقه و طریقه الشریعه، به کوشش محمد تقی رضوی. ۱۴. خواجه نصیرالدین طوسی، اخلاق محدثی، به کوشش محمد تقی دانش پژوه. ۱۵. ثعالبی نیشابوری، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، ترجمه محمد فضائلی. ۱۶. امام محمد غزالی، نصیحه الملوک. ۱۷. سنائی غزنوی، حدیقه. ۱۸. افضل الدین ابو حامد کرمانی، عقد العلی. ۱۹. سنائی غزنوی، حدیقه. ۲۰. حکیم ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، به کوشش محمد دبیر سیاقی. ۲۱. طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه صادق نشأت. ۲۲. ابو علی محمد بلعمی، تاریخ بلعمی، به کوشش محمد تقی بهار. ۲۳. ابو علی مسکویه رازی، تجارب المم، ترجمه ابوالقاسم امالی. ۲۴. حکیم فردوسی، شاهنامه. ۲۵. ثعالبی نیشابوری، غرر اخبار ملوک الفرس. ۲۶. ابن بلخی، فارس نامه، به کوشش: رینولد. ۱. نیکلسون. ۲۷. فردوسی، شاهنامه. ۲۸. ابن بلخی، همان. ۲۹. فردوسی، شاهنامه، دهخدا، لغت نامه، ذیل "داد و دهش". ۳۰. سنائی، حدیقه. ۳۱. همان. ۳۲. عبدالحسین زرین کوب، حدیث خوش سعدی. ۳۳. سنائی غزنوی، مکاتیب سنائی